

دیگر به طور قطع شیخ و سید بشارت باب را دادند، حتی می‌گویند سید رشتی در حضور جمعی از تلامذه خود در موقعی که قرب ظهور را می‌گفت و سید باب، هم نشسته و از روزنه باب، آفتاب به‌دامن باب افتاده بود، چنین گفت و به‌سید باب اشارت نمود که «مثل این آفتاب، قائم موعود را در میان شما می‌بینم که عنقریب ظهور می‌کند...»^۱

سید باب در همان روزهایی که دعوی نیابت سید کاظم رشتی را داشته و خود را باب امام می‌دانسته است، در کتاب *أَحْسَنُ الْقِصَصِ* که به تصریح خود او از جانب امام دوازدهم نازل شده است، می‌گوید:

يَا أَهْلَ الْأَرْضِ إِنِّي قَدْ نَزَّلْتُ عَلَيْكُمُ الْأَبْوَابَ فِي غَيْبَتِي وَلَا تَتَّبِعُوهُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا قَلِيلًا، وَلَقَدْ أَرْسَلْتُ عَلَيْكُمْ فِي الْأَزْمِنَةِ الْمُنَاصِيحَةَ أَحْمَدَ وَفِي الْأَزْمِنَةِ الْقَرِيبَةِ كَاطِمًا، فَلَا تَتَّبِعُوهُمَا إِلَّا الْمَخْلُصُونَ (سوره ۲۷) یعنی:

ای اهل زمین، من برای شما ابوابی را در غیبت خودم فرستادم، ولی جز عدهٔ قلبی از شما، کسی از آنان پیروی نکردند؛ در زمان گذشته احمد^۲ و در زمان نزدیک کاظم^۳؛ و از آنها پیروی نکردند مگر مخلصون...^۴

قرائن و اماراتی در دست است که شیخ احسانی - کمتر - و سید کاظم رشتی - بیشتر - داعیه‌ها و آرمان‌هایی داشتند و می‌خواستند که ما فی الضمیر خود را علنی و آشکارا بگویند ولی نه افکار عمومی را مساعد می‌دیدند و نه خودشان جرأت و جسارت کافی داشتند؛ سید علی محمد باب هر چند از نظر علمی و اطلاعات اجتماعی و فلسفی، مردی ضعیف بود و به‌پای آنان نمی‌رسید ولی از لحاظ جرأت و جسارت برانستادان و مقتدایان خود پیشی گرفت و آن‌چه را که آنان جرأت نداشتند برزبان آورند، وی علنی و آشکارا گفت و از زندان و مرگ نهراسید، با چوب‌هایی که می‌خورد و توبه‌هایی که می‌کرد، از دعاوی خود دست بر نمی‌داشت. وی در کتاب «بیان» که در زندان نوشته، احکام دین خود را به فارسی و عربی به‌رشتهٔ تحریر کشید؛ در این کتاب که خالی از اغلاط نیست، وی از آمدن رهبر

۱. فلسفهٔ نیکو، تألیف نیکو، ج ۲، ص ۲۵ به‌بعد.

۲. یعنی شیخ احمد احسانی.

۳. منظور سید کاظم رشتی است.

۴. محاکمه و بررسی باب و بهاء، جلد دوم، ص ۲۶ و ۲۷.

جدیدی که همان «مَنْ يُظَاهِرْهُ اللَّهُ» است، سخن گفته است. سید علی محمد چون دید حاج محمد کریم خان با ادعای رکن رابع به مقامی رفیع رسیده و عده‌بی دور او جمع شده‌اند، برآن شد که دعوی خود را اعلام کند، پس خود را نایب امام غایب خواند و کتاب «بیان» را نعم‌البدل قرآن شمرد؛ دراندک زمانی هیجده تن به حلقه‌ی ارادت او پیوستند که بیشتر آن‌ها از علما بودند، مانند ملاحسین بشرویه‌ای و ملامحمد زنجانی و سیدیحیی کشفی...^۱ با این حال دوران ریاست ظاهری او چندان نپایید... حاج میرزا آقاسی حکم به حبس ابد او نمود و در شیراز زندانی شد ولی یاران او موجبات فرارش را به اصفهان فراهم کردند. حاکم اصفهان تا حیات داشت با وی خوش رفتاری می‌کرد ولی جانشین او، با سید از در دشمنی درآمد؛ سرانجام او را به قلعه‌ی چهریق تبریز انتقال دادند و مدت دو سال از عمر او در آن جا سپری شد تا به دستور دولت محاکمه و اعدام گردید.

جنبش بابیان

به این ترتیب «آخرین جنبش انقلابی مهمی که در کشور ما با بسیاری از مشخصات جنبش‌های قرون وسطایی رخ داد، نهضت بابیان در نیمه‌ی سده‌ی نوزدهم است که از جهت دامنه و تأثیر خود در تاریخ، در ردیف یکی از مهم‌ترین جنبش‌های انقلابی تاریخ کشور ماست. این جنبش در مرز بین جامعه سنتی فئودالی و انحطاط و تجزیه سریع آن قرار دارد و خود از عوامل این انحطاط و تجزیه سریع است. لذا در کنار این خصایص کهن و مسلط در این جنبش، خصایص نوینی نیز بروز می‌کند، خصایص کهن عبارت است از: اولاً رنگ مذهبی جنبش که به صورت یک الحاد و بدعت نوین علیه دین رسمی (شیعه اثنی عشری) بروز می‌کند، ثانیاً به‌ارت‌گرفتن برخی عقاید سنتی اجتماعی است مانند مساوات‌طلبی اندیشه حلول و تناسخ و در مواردی چند، بازگشت به نوعی کمونیسم مزدکی در مورد مالکیت. اما خصایص نوین برخی نظریات اصلاح طلبانه به‌سود بورژوازی شهر (بازرگانان و کسبه) است که به‌ویژه سید علی محمد باب در آموزش دینی خود منعکس می‌کند.

۱. شیخی‌گری و بابی‌گری، ص ۲۷.

و از این مقوله دیرتر سخن خواهیم گفت. جنبش بابیان با یک سلسله انقلاب‌ها در اروپا و جنبش‌های بزرگ در آسیا (مانند جنبش سپاهی در هند و جنبش تاپینگ در چین) مقارن افتاده است، این جنبش بدون تردید در جنب و جوش بعدی هیأت حاکم کشور ما و در رفرم‌های امپریالیزم مؤثر بوده است. همچنین این جنبش در زمینه‌سازی برای روشنگران مشروطیت و سپس پیدایش مشروطه تأثیر داشته است، لذا در تاریخ کشور ما دارای موقعیت خاصی است، و بی‌شک نیست که بر پایهٔ ذهنیات مذهبی و غیره آنرا ناچیز گرفت و دربارهٔ آن سکوت کرد.

ریشهٔ فکری بابی‌گری به‌طور عمده آموزش شیخیه (پیروان شیخ احمد احسانی و شاگردش سید کاظم رشتی است). اما ریشهٔ اجتماعی آن انحطاط فئودالیسم، ستم استبدادی و تجاوزات استعماری است که مواد منفجرهٔ فراوانی را در بطن جامعهٔ ایران، از دیرباز انبار کرده بود. هنگامی که باب دعوی خود را آشکار می‌ساخت در بسیاری از شهرهای ایران مانند اصفهان، تبریز، زنجان و یزد علیه حکام محل و اشراف فئودال و روحانیان هم دست آنان شورش‌های فترای شهری روی می‌داد؛ در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه از شورش‌های افواج نظامی در تبریز و نقاط دیگر صحبت شده است. جامعه در تب و تاب غربی بود، در این شرایط انتظار دایمی مهدی آخر زمان که از معتقدات مهم شیعه است، جامعهٔ ستم‌دیده را روحاً برای قبول دعوی مهدویت از جانب کسی که علیه ستمکار و ستم برخیزد مستعد می‌ساخت، تعلیمات شیخیه مسألهٔ ظهور صاحب‌الامر را نزدیک جلوه می‌داد و تصور این که آخرالزمان رسیده است و امام، ظاهر خواهد شد افکار را تصویف کرده بود.

شیخیه در مورد امام زمان معتقد بودند که وی با پیکر جسمانی خود زنده نیست، بل با جوهر روحانی به‌سر می‌برد و این روح می‌تواند کالبد‌های مختلف را برای خود برگزیند و به‌کمک این کالبد‌ها زندگی خویش را ادامه دهد، این سخن تکرار نظریهٔ حلول و تناسخ است، که بسیاری از نهضت‌های اجتماعی ما در آغاز اسلام بدان مجهز بوده‌اند، شیخیه تعدد زوجات را نفی می‌کرده‌اند و به‌نوعی تساوی حقوق بین زن و مرد معتقد بودند و بر آن بودند که ائمهٔ اثنی عشریه مظاهر خداوند و متصف به صفات الهی هستند، و امام دوازدهم که در سال ۲۶۰ هجری

وفات یافته، باید با مؤمنین رابطه خود را محفوظ دارد و این کار تنها از طریق شیعه کامل یا رکن رابع ممکن است، که دارای سِمَتِ بَابِیت و واسطگی بین امام زمان و مؤمنین است.

شیخیه به برکت دانش و پارسایی بنیادگزارش - شیخ احمد احسائی - که در زمان حیاتش شهرتی عظیم یافته بود و در سایه درایت و زیرکی حاج سید کاظم رشتی، شاگرد و جانشینش، نفوذی غریب یافتند. در رساله مجدیّه در این زمینه چنین آمده است:

«مذهب شیخیه که از مستحدثات تشیع است و این اوقات یک علت مزمنی شده است و به جسد دولت و مملّت ایران حلول کرده و قوای مملّت را مثل مزاج دولت علیل نموده است، پیشوایان مملّت و پیشکاران دولت را مشغولیت خاطر از علاج این علت نیز قاصر کرده است. عنقریب ولیعهد دولت ایران را تشریفات اندرونی و بیرونی، منسوبان امّی او که امّت معتبری شده‌اند، یک شیخی مقتدر خواهد کرد و او را عصیبت این مذهب به عملی و امی دارد که از حوصله دولت و مملّت خارج باشد. الحقّ از برای دولت بزرگی ننگی است ولیعهدی تعیین کند که مردود مملّت باشد.» (رساله مجدیّه، به‌اهتمام سعید نفیسی، ص ۱۰)

این اظهارات مجدالملک نگارنده یک رساله طنزآمیز و انتقادی دربارهٔ اوضاع زمان خود حاکی از گسترشی است که آموزش شیخیان (مانند آموزش مانی و مزدک و حروفیه و نُفُوطیه در دوران خود) در محافل دولت و دربار یافته و حتّی ولیعهد وقت را به خود جلب کرد. یکسال پس از مرگ حاج سیدکاظم رشتی (۱۸۴۳ میلادی)، بر سر جانشینی او بین سیدعلی محمد باب و حاجی محمد کریم خان کرمانی اختلاف افتاد و هریک از آن دو، که شیخی با نفوذی بودند، خود را جانشین سیدکاظم شمردند؛ آن موقع سیدعلی محمد شیرازی به قصد زیارت و تحصیل در کربلا اقامت داشت و پس از ابراز دعوی، عده‌یی از روحانیان ایران مقیم آن دیار مانند ملاحسین بشرویه‌ای و ملامحمد زنجانی و سیدیحیی کشفی و غیره دعوی او را پذیرفتند. سیدعلی محمد رقیب خود، حاج محمد کریم خان را، که او نیز مدّعی جانشینی سیدرشتی بود، بعدها «دجال» خواند زیرا خود او دیگر تا حدّ اعلای مهدویت پیش رفته بود.

هنگامی که سید علی محمد، دعوی آشکار ساخت و ادعای بابیت امام کرد، نوجوانی ۲۴ ساله بود، هنگامی که مدعی مهدویت شد و سپس قدم فراتر نهاد، و خود را «قائم الزمان» دانست و او را نقطه اولی و مظهر الهی و «حضرت اعلی» و نقطه بیان خواندند، جوانی ۲۷ ساله بود و هنگامی که در میدان تبریز تیرباران شد، تنها سی سال داشت. مسلماً وی جوانی مستعد، جسور و مغرور بود که توانست نه تنها در آغاز شباب به دعوی خطرناکی برخیزد، بلکه کسانی را به خویش سخت ارادتمند سازد و به پیروی از خویش وادارد.

سید علی محمد که بود و چه می گفت
میرزا سید علی محمد باب پسر سید محمد رضا بزاز شیرازی در اول محرم ۱۲۳۶ (۱۹ اکتبر ۱۸۲۰) متولد شد و در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ (۹ ژوئیه ۱۸۵۰) اعدام شد. نخست در بوشهر مانند پدر به سوداگری مشغول بود، و سپس برای زیارت و شاید تحصیل علوم روحانی به کربلا و نجف رفت و از پیروان شیخ احسانی و جانشینش سید کاظم رشتی شد. در موقع مرگ پیشوای شیخیه (سید کاظم) چنان که گفتیم دعوی جانشینی او را کرد، به شیراز آمد، دعوی بابیت آشکار ساخت و گفت که اینک که هزار سال از غیبت امام می گذرد، وی واسطه بین او و مؤمنین است، بعدها خود را «قائم موعود» و «مهدی منتظر» و سرانجام «نقطه بیان» و «مظهر خدا» خواند و مدعی پیامبری شد. حسین خان نظام الدوله حاکم فارس او را دروغگو شمرد و به جوب بست ولی متوجه رخاگر جی معتمد الدوله (ابج آقاسی) حاکم اصفهان - که خود از شیخیه بود یا نسبت به آنها تسامح داشت - او را به نزد خود برد، و محترم شمرد.

همین انتظار و پندار یافتن یاران و پیروانی در میان هیأت حاکم و زمامداران، موجب آن شد که باب؛ الواحی خطاب به بزرگان کشور می فرستاد و تصور می کرد که می تواند آن‌ها را به دین خود جلب نماید و تکیه گاه خود سازد و به زعم خود دورانی نو در دین و سیاست پدید آورد و حکومت مقدس مذهبی را که ادیان وعده داده بودند، در روی زمین مستقر کند. حمایت معتمد الدوله دیری نپایید، پس از مرگ او باب را بر حسب شکوه علمای شیراز و اصفهان، به دستور حاجی میرزا آقاسی،

صدراعظم محمدشاه، بازداشت و به قلعهٔ ماکو سپس به قلعهٔ چهریق در نزدیک مرز ترکیهٔ کنونی فرستادند. زندان باب به نوعی زیارتگاه بدل شد، بابیان از اکتاف ایران و حتی هند و عثمانی به دیدار او می‌شتافتند؛ باب در ایام زندان، کتاب مقدس خود «بیان» را نوشت.

آموزش باب، یک آموزش دینی است و نکتهٔ تازه‌ی در آن نیست، جز آن‌که دعاوی تازه‌ی کرده است ولی در عین حال در آن گرایش‌های مترقی که باب، آن را از گوشه و کنار شنیده و گرد آورده، دیده می‌شود. باب کوشیده است تا مذهب خویش را با مقتضای روزگار و مذاق زمانه سازگار سازد و حتی از ضرورت پُست و تلگراف، و یکسان‌کردن پول، و ایجاد راه‌های ارتباطی و طُرُق، و تأسیس مطابع سخن گفته است. برای توجیه رسالت خود، باب مدعی شد که تاریخ را ادواری است و در هر دوری پیامبری می‌آید، و قوانین و شرایع تازه‌ی می‌آورد و قوانین و شرایع کهن را منسوخ می‌سازد. آموختن فقه و فلسفه را منع کرد، آداب نماز و قبله و دیگر مناسک دینی را دگرگون ساخت، عید نوروز را به‌عنوان عید مذهبی پذیرفت، پرستش خورشید را در روز نماز توصیه کرد. به گفتهٔ او پاسداران قوانین و شرایع کهن، یا به قول مجدالملک پیشوایان دین و پیشکاران دولت، منشأ همهٔ ستم‌ها و همهٔ رنج‌ها هستند. باب می‌انگاشت که به‌زودی در پنج ولایت ایران که ارض اقدس است (یعنی آذربایجان، عراق عجم، خراسان، فارس و مازندران) بابیان به کمک کتاب مقدس خود (بیان) برکافران غلبه کنند و آنها و خارجیان را از عرصهٔ مقدس برانند. علت آن که باب به‌ویژه به‌قیام در این بخش‌های پنج‌گانه امید داشت، گویا داشتن پیروان درخور اعتمادی در این نواحی بود. باب آثار متعددی دارد، مانند «تفسیر سورهٔ یوسف» که به‌قیوم‌الاسماء موسوم است و «صحیفهٔ بین‌الحرمین» و «کتاب‌الزوح» و «خصایل سبعة»؛ و نیز مؤلف الواحی است که به‌رجال و سلاطین نوشته و سپس کتاب مقدسی آورده است به‌نام «بیان» که آن را در زندان نوشته است.

اگر بخواهیم عقاید باب را که وی در «بیان» آن را گاه به‌عربی و گاه به‌فارسی

توضیح داده است، خلاصه کنیم حاصل چنین است: ذات خداوند که همه چیز را می داند و می شناسد، از حیث ادراک ما خارج است و تنها مشیت است که منبع یا نقطه ظهور قرار می گیرد. مسئله «ظهور» در نزد باب اهمیت فراوان دارد و کاملاً نظریه «فیضان» را در نزد کلیه عارفان و اشراقیون ما به خاطر می آورد ریشه این نظر را باید در نزد شیخ احسانی و از آن پیش تر در فلسفه ملاصدرا جستجو کرد؛ این ریشه، ریشه ای است از این هم کهن تر و پرسابقه تر.

... باب به ادواری در تاریخ معتقد است، بدین معنی که ظهورات مشیت اولیة الهی، طی تاریخ چند بار رخ داده و هر ظهور بعدی، آشد و اشرف از ظهور قبلی است. موافق این ظهورات است که تاریخ را می توان به دوران هایی تقسیم کرد، نقطه آدم طی این ظهورات رشد می یابد. به عقیده باب اکنون دوازده هزار سال از دوران آدم می گذرد و چون هر هزار سال از این دوران برابر است با یکسال، لذا از نمو و رشد ظهورات، دوازده سال می گذرد و طی این دوازده سال دوران موسی، عیسی و محمد (ص) از پی هم در آمده و سرانجام نوبت به خود باب رسیده است. باب محمد (ص) را «نقطه فرمان» و خود را «نقطه بیان» می داند، در نقطه بیان نوبت به سید علی محمد باب که به علت بودن هفت حرف در نامش، به خود «ذات حروف سبع» نام داده رسیده است. چرا ظهور تازه بی لازم می آید؟ زیرا هر ظهوری در حکم کاشتن درختی است که وقتی به حد کمال رسید، به ناچار باید ظهور تازه بی رخ دهد؛ موافق محاسبه بی که از آن یاد کردیم، باب در دوازده سالگی یعنی دوازده هزار سال بعد از آدم آمده است و باب پیش بینی می کند «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» بعدی باید در ۱۴ سالگی بیاید. در هر ظهوری نقطه آدم به رشد و قوت تازه ای می رسد و مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ که می آید، حقایق دین را کامل تر بیان می کند. چنان که محمد (ص) که با اعراب جاهلی سروکار داشت، بهشت و جهنم را با تشبیه به سرزمین عشرت و عذاب این جهان توصیف کرده است، ولی باب بر اساس فلسفه ظهور، از این کلمات تعبیر دیگری می کند. قیامت، دوران هر پیغمبری است تا وقت «غروب اثمار شجره» آن ظهور با کمال آن دین، و هنگامی که دین را باید ظهور تازه و دین تازه بی دگرگون سازد. جنّت، تصدیق و ایمان به نقطه ظهور است. نار یا جهنم، عدم ایمان و انکار نسبت به نقطه ظهور است و برزخ فاصله بین دو ظهور. باب، خود را خاتم

ظهورات مشیت اولیه نمی‌داند و چنانکه دیدیم برآن است که مدت‌ها پس از او ظهورات کامل‌تری رخ خواهد داد و لذا باب، بارها تأکید کرده است که اگر کسی دعوی من ۱ یَظْهَرُهُ اللهُ بودن کرد، درصدد ایذاء او برنیاید - حتی اگر هم در صدق و حقانیت او مردّد باشید - زیرا شاید او دعوی درست می‌کند ولی مردمان از آن غافلند.

میرزا حسین علی بهاء - که باب را مُبَشِّر خود دانست -، این تصریح باب را که من ۱ یَظْهَرُهُ اللهُ باید دو هزار سال پس از او بیاید نادیده گرفت، و خود را همان من ۱ یَظْهَرُهُ اللهُ خواند که باب از آن سخن گفته بود. میرزایحیی صبح ازل به باب وفادار ماند و بدان اکتفا کرد که خود را خلیفه او بشمرد و تابع دعوی برادرش نشد. پروفسور براون در مقدمه ۱ جالب «نقطة الکاف» هنگامی که از اقدام بهائیان به انتشار تاریخ جدید «نقطة الکاف» به منظور حذف کامل نام صبح ازل و تخلیط در مسائل به سود بهاء الله بحث می‌کند، فرق مابین بابی و بهائی را بدین نحو بیان می‌دارد:

«باید دانست بهاء الله جنبه اخلاقی تعالیم باب را بسیار تقویت نمود و بسط داد و جنبه حکمت و عرفان آن را به چیزی نمی‌شمرد، و سعی کرد که حتی الامکان، از اهمیت آن کاسته و از میان برداشته شود، و نیز جهد نمود که با دولت ایران از در صلح و آشتی داخل گردد و لهذا خود و اتباع خود را رعایای مطیع و باوفای ناصرالدین شاه - که بر سر بایبه آن همه بلاهای فوق‌التصور آورد - قلمداد می‌نمود. به اتباع خود توصیه نمود که باید کشته شدن را برگشتن ترجیح دهند، و با جمیع ادیان با روح و ریحان معاشرت نمایند، همه مردم «بار یک دارند، و برگ یک شاخسار» و نحو ذلک. بابی‌های اصلی دور اول برعکس، مسلکشان به کلی بر ضد این بود، شاید ایشان خود را مظلوم فرض می‌کردند ولی در کمال اطمینان و یقین می‌خواستند که وارث ارض کردند، ایشان کسانی را که مؤمن به باب نبودند نجس و واجب‌القتل می‌دانستند و به سلسله قاجاریه، بغض و نفرت شدیدی داشتند و به هیچ وجه این حس خود را پنهان نمی‌کردند.»

۱. کتابی است تألیف میرزاجانی کاشانی، که در تاریخ ظهور باب و بایبه نوشته و ادوارد براون با مقدمه‌ای جامع و جالب، آن را در لیدن به طبع رسانید.

این توضیح دقیق پروفیسور براون جنبه شدد محافظه کاری و سازشکاری بهائیان را از سویی، و روش انقلابی و عصیانگری بابیان را از سوی دیگر به خوبی نشان می دهد، و فرق این دو طایفه را برملا می سازد. پروفیسور براون در همین مقدمه، نمونه هایی از تغییرات زشتی که در نقطه الکاف داده شد، می آورد؛ مثلاً در دوران محاصره قلعه طبرسی، موافق نقل میرزا جانی در نقطه الکاف، «قدوس» نامه مردانه یی به مهدی قلی میرزا فرمانده سپاهیان شاه می نویسد ولی در تاریخ جدید بهائیان، این نامه دلیرانه به ندبه نامه متملقانه یی نسبت به شاه بدل می گردد.^۱

در بیان و آثار دیگر باب، تأثیر عمیق تعالیم فیثاغورثی و اخوان الصفا و اسماعیلی درباره رمز اعداد و تعالیم حروفی و نقطوی که با نظریات عرفانی و اشراقی در آمیخته به عیان دیده می شود... آنان برای بعضی حروف و اعداد ارزش فروانی قائلند... پس از زندانی شدن «باب» در اجتماع «بدشت»، طاهره قرة العین که از مبلغان نامدار آنان بود، به سران بابیه گفت که باید حقیقت تعالیم باب را بر مردان فاش کرد و آنان را در این پندار باقی نگذاشت که باب، تنها واسطه با امام زمان است بلکه باید او را به عنوان آورنده دینی نو معرفی کرد. بابیه در این دوران گویی تاکتیک اسماعیلیه را در دوران حسن صباح تکرار می کنند و به قلعه ها پناه می برند، ابتدا بابیه در قلعه شیخ طبرسی، یک اردوگاه واقعی جنگی پدید می آورند و در پناه حمایت کشاورزان و پیشه وران اطراف، خود را آماده نبرد می کنند. در این ایام قدرت بابیه در ایران بالا گرفته بود؛ ایران شناس معاصر شوروی پروفیسور ایوانف در کتاب خود «بررسی تاریخی ایران» ص ۱۶۳ می نویسد:

«در فوریه ۱۸۴۹ میرزاتمی خان به سفیر روس در تهران یعنی شاهزاده دالگوروکی گفت که به عقیده او تعداد بابیان در سراسر ایران، اکنون به صد هزار رسیده است؛ این گزارش پرنس دالگوروکی در آرشیو وزارت امور خارجه شوروی ثبت است، تا چه حد این عدد مقرون به حقیقت است معلوم نیست، آنچه مسلم است دولت برای سرکوب قیام قلعه طبرسی، بیش از ده هزار نفر، و برای سرکوب قیام زنجان، قریب سی هزار نفر، و برای سرکوب قیام های یزد و تبریز، قریب ده هزار نفر سرباز و

۱. نقطه الکاف، تألیف میرزا جانی کاشانی، به اهتمام براون، چاپ لیدن ۱۳۲۸، ص ۵، ۱۹۱۰ میلادی.

چریک مجهز به توپ و تفنگ تجهیز کرد و این، خود نموداری از دامنه قیام و شور و قدرت آنان است. پس از تیرباران کردن باب، نهضت بابیه خاموش نشد بلکه مقاومت بابیان تا دو سال دوام یافت؛ در بدست که محل اجتماع بابیان بود و کلبه سران در آن شرکت داشتند، قرة العین که زنی گستاخ، ولی بااطلاع و شاعر بود، بی پرده و حجاب در مقابل مردم عیان شد؛ عده‌یی در شگفتی فرو رفتند. ملا محمد علی بارفروش معروف به قدوس که از رهبران انقلابی نهضت بابیه بود، خطاب به بابیان گفت چون دین ما شرایع کهن را منسوخ می داند، باید شما مقررات و قواعد متداول و معتاد شرعی و عرفی موجود را کأن لم یکن بدانید و مردم را به ندادن مالیات و سیورسات و لغو مالکیت و اشتراک اموال و مساوات فقیر و غنی دعوت کرد. و این صحبت به میان آمد که از بیت المال مشترک، هرکس باید سهم خویش را بردارد، البته این تعالیم به این شکل در کتاب باب نبود ولی از نفوذ دیرینه افکار اشتراکی مزدکیان که در جنبش حروقیه و نقطویه نیز جلوه‌هایی از آن دیده می شود حکایت می کند.

... مرگ محمد شاه و فتنه سالار، به بابیان امکان داد که برای به کرسی نشاندن نیات خود به قیام مسلحانه دست بزنند. ملا محمد زنجانی معروف به «حجت»، با پانزده هزار پیروان خود و با تهیه ساچمه باروت و سلاح‌های جنگی آماده نبرد می شود پس از آنکه حاکم عده‌یی از بابیان را توقیف کرد، بابیان قیام کردند و زندان شهر را به تصرف خود درآوردند و پس از چندی قسمتی از شهر را متصرف شدند. عده‌یی از کسبه و پیشه‌وران با قبول مسؤلیت‌های مختلفه، اداره شهر را به عهده گرفته و یک دولت انقلابی به وجود آمد. با وجود مقاومت دلاورانه بابیان، دولت با اعزام سی هزار سرباز، قیام را درهم کوفت و قیام‌های یزد و تبریز پس از چندی شکست خورد و دولت با قساوت و بی‌رحمی فراوان، مردان و زنان و کودکان بسیاری را در آتش سوزانید، عده‌یی را به غلامی فروخت، جمعی را با زنجیر اسارت به شیراز فرستاد، پس از این شکست‌ها، بابی‌ها تاکتیک مبارزه را دگرگون کردند و با ایجاد سازمان‌های تروریستی در صدد قتل امیرکبیر دشمن سرسخت خود و ناصرالدین شاه برآمدند ولی چون مانند اسماعیلیه، در کار خود استاد نبودند، در هیچ یک توفیق نیافتند. و بر سبعمیت و بی‌رحمی دولت افزودند. مأمورین

حکومت، بابیان را بین مردم تقسیم می‌کردند، تا به فتوای روحانیان بلد به طرزى فجع کشته شوند...^۱

جنبش بایگری به نظر غربیان

به نظر غولد... اسلام‌شناس مجارستانی: «درحالی که جنبش وهابی روی به گذشته دارد و اسلام را جز به صورت احکام و تعالیم مقرر در قرن هفتم میلادی نمی‌پذیرفت؛ جنبش بایگری به تکامل مذهبی برای جنبش بشر قائل بود و می‌کوشید که اسلام با شرایط و اوضاع تکامل یافته تمدن بشر هم‌آهنگ سازد. این مذهب که گاهواره آن سرزمین ایران است، یکی از شاخه‌های شیعه‌گری می‌باشد ولی ریشه اساسی آن به اندیشه‌های مذهب اسماعیلی می‌پیوندد و آن، تدریجی بودن پیدایش کمال ذاتی وحی الاهی، از راه پیشرفت پله‌پله عقل کلی است... بهاءالله مذهب باب را تکامل بخشید: او به نوعی جهان میهنی (انترناسیونالیزم) معتقد بود و می‌گفت تنها میهن خود را دوست مدارید بلکه سراسر جهان و همه ملّت‌ها را عزیز و گرمی بدارید؛ او پیروان خود را به فراگرفتن زبان‌های گوناگون تبلیغ می‌کرد تا برای آموختن دانش‌ها و تبلیغ نظریات او در سراسر جهان آمادگی داشته باشند؛ او امیدوار بود که سران کشورها درانتخاب یک زبان به عنوان زبان بین‌المللی توافق کنند و همه مردم، آن زبان جهانی را فراگیرند؛ او در تدوین قوانین و مقررات، همواره مصلحت همگانی را در نظر می‌گرفت؛ او جنگ را به طور کلی تحریم کرد و به کار بردن اسلحه را جز در موارد ضروری روا نداشت؛ او از برابری آدمیان سخن می‌گفت و برده‌داری را ممنوع نمود. بهاء، بیشتر به تک‌همسری تمایل داشت و حدّا کثر، همسری با دو زن را جایز می‌شمرد؛ در مذهب او طلاق ممکن است و رجوع نیز مادام که زن، همسر جدیدی انتخاب نکرده رواست.

از دیدگاه بهائیت، اسلام دوره تاریخی خود را طی کرده و کهنه و فرسوده شده است. بهاءالله تک‌نمازی را به جای نماز جماعت برگزید، قبله را از مکه برگردانید، وضو و غسل را تأیید کرد ولی رفتن به خزانة‌های گرمابه‌های ایرانی را منع نمود و آنرا

۱. احسان طبری، برخی بررسی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، از ص ۳۸۴ به بعد.

مرکز پلیدی‌ها شمرد. وی بسیاری از قیود و مقررات اسلامی را نادیده گرفت، و با بسیاری از ملایان به مبارزه برخاست و در مذهب جدید، از تربیت پیشوایان دینی خودداری کرد و گفت هر فرد از افراد این دین جهانی، باید خود را به کاری ثمربخش که به سود جامعه باشد مشغول سازد، هرکس توانایی تبلیغ این دین را دارد باید به طور رایگان مردم را هدایت کند. از اندیشه‌های باطل و ارتجاعی بهاء الله مخالفت با آزادی سیاسی است، او می‌گوید: ما مردم بسیاری را می‌بینیم که تشنه آزادی بوده آنرا بزرگ می‌دارند، ولی اینان یکسره گمراهند، زیرا که آزادی، هرج و مرجی به بار می‌آورد که آتش فتنه و نابسامانی آن فرونشستنی نیست...^۱ [ظاهراً بهاء بین «آزادی و دموکراسی» که بزرگ‌ترین محصول فرهنگ و تمدن بشری است با هرج و مرج طلبی و «آنارشیزم» فرقی قائل نیست.]

در کتاب لرد کرزن - «ایران و قضیه ایران - مطالبی راجع به نهضت بابیه نوشته شده و از جنبه‌های مثبت و منفی این جنبش نکاتی یاد کرده است؛ به نظر لرد کرزن: «... آئین باب، در حقیقت یک نهضت مذهبی است که هدف آن از طرفی طغیان علیه استبداد و جمود از طرف دیگر مبارزه با تهاؤن و سستی مسلمانان است... از جمله اهداف اصلی این آئین، تأمین آزادی زنان است... باب و بها در آثار خود ترک چادر، الغای طلاق و تعدد زوجات و متعه، و یا به عبارت دیگر الغای حرم‌سرا و احراز آزادی عمل را برای زنان مقرر داشته‌اند. آنان کمک به فقرا را توصیه نموده و با گدایی اعلام جنگ کرده‌اند. اما در مورد بعضی از عادات مذموم، باب، استعمال تنباکو و استفاده از قلیان را ممنوع نمود، نوشیدن شراب به صورت معتدل از طرف بهاء مجاز شمرده شده ولی می‌گساری را ازلی‌ها ممنوع کرده‌اند. هردو فرقه با شدت، تدلیس و فساد موجود در زندگی بعضی از دین‌فروشان ریاکار را محکوم می‌نمایند...»^۲

ملاقات ادوارد براون با بهاء الله

ادوارد براون برای آشناسدن با اصول عقاید و تعلیمات فرقه بابیه راه شرق پیش

۱. غولد...، در سها...، ترجمه فارسی، ص ۶۳۶ و ۶۳۹.
 ۲. آهگ، بدیع، شماره ۳۴۳، نهضت بابیه به نظر لرد کرزن، ترجمه یوسف قدیمی، ص ۴۸.

گرفت و پس از فراهم کردن مقدمات خود را به عکّا رسانید و به محضر بهاء الله راه یافت. بهاء با ادب او را پذیرفت و نزد خود نشانید و ضمن گفتگو با این مرد انگلیسی گفت: «... أَلْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا فَاتَرَ شَدَى... تو آمده‌یی که این مسجون مُنْفَى را ببینی... ما به جز صلاح عالم و فلاح اُمَم غَرَضی نداریم، ولی مردم با ما مثل مفسدین که شایسته حبس و طرد باشند رفتار می‌کنند... تمام ملل باید که صاحب یک مذهب شوند، و جمیع مردم با هم برادر گردند، روابط دوستی و اتحاد مابین فرزندان انسان باید مستحکم شود و همین طور خواهد شد، این نزاع‌های بی‌ثمر، این جنگ‌های مخرب همه برطرف خواهد شد و «صلح اکبر» به جای آن‌ها برقرار خواهد گردید... شما نیز در اروپا محتاج به همین نیستید؟ همین نیست که حضرت عیسی خبر داده است؟ پادشاهان و حکام، اموال و خزاین شما را به جای این که صرف اصلاح بلاد و آسایش عیاد نمایند، همه را در راه تخریب نوع بشر صرف می‌کنند... این نزاع‌ها و جنگ‌ها و خونریزی‌ها و اختلافات باید تمام بشود و تمام مردم مانند یک خانواده با هم زیست کنند... نباید شخص فخر کند که وطن خود را دوست دارد، بلکه باید فخر کند که نوع بشر را دوست می‌دارد...»^۱

براون پس از مراجعت به انگلستان برای آنکه از اصول عقاید و افکار فرقه بابیه اطلاعات کافی کسب کند، همواره در تلاش و تکاپو بود تا اینکه خبر یافت کنت دوگوبینو در سنوات ۱۲۷۱ - ۱۲۷۴ هجری به عنوان وزیر مختار، از جانب دولت فرانسه در تهران اقامت داشته و به حکم دانش پژوهی، غالب اوقات خود را صرف تحصیل اطلاعات از طریقۀ جدید بابیه می‌نموده، نتیجه بررسی‌های این مرد، دو اثر پرفیمت بود: «یکی فصل مبسوط نفیسی است که در کتاب: «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» مندرج ساخته... و این یکی از مهم‌ترین اسنادی است که برای تاریخ بابیه دوره اولی اکنون در دست است، دیگر مجموعه کوچکی ولی خیلی مهم از کتب بابیه که در زمان اقامت خود در تهران جمع کرده و همراه خود به پاریس آورده و این کتب بعد از فوت کنت دوگوبینو به طور حراج در پاریس در سنه ۱۳۰۱

۱. یعنی زندانی تبعید شده.

۲. نقطة الکاف (در تاریخ ظهور باب) - تألیف حاجی میرزا جانی کاشانی مقتول به سال

۱۲۶۸ هجری، به اهتمام ادوارد براون، ص ۷ (مقدمه).

فروخته شد؛ ۹ نسخه از آن‌ها را موزه بریتانیا در لندن خرید و پنج نسخه از آن‌ها را که به عقیده (براون) به درجات مهم تر از نسخ موزه بریتانیاست، کتابخانه ملکی پاریس اکتساب نمود...^۱

سپس در صفحات بعد، براون سعی می‌کند اصول عقاید و ریشه معتقدات فرقه بابیه را توضیح دهد؛ به نظر براون، ایرانیان که از دیرباز برای سلاطین خود ارزش قائل بودند، طریقه شیعه و مسأله امامت خیلی مناسب حال ایشان بود؛ به همین علت مذهب شیعه در ایران رواج یافت، شیعیان نیز به قریب چندی تقسیم شدند، بعضی از آنان فقط ائمه را معصوم می‌دانند ولی بعضی دیگر راه غلو می‌روند و امام را مظهر خدا می‌شمارند و این طایفه را «غلاة» می‌خوانند.

«غلاة» نیز چندین فرقه بوده‌اند که در جزئیات با هم اختلاف داشته‌اند، ولی به قول محمد بن عبدالکریم شهرستانی (در ملل و نحل) معتقدات ایشان از این چهار طریقه بیرون نبوده است: تناسخ، تشبیه یا حلول، رجعت، بداء. شیخیه یعنی پیروان شیخ احمد احسائی را در جزء این طریقه اخیر باید محسوب نمود، میرزا علی محمد باب و رقیب او حاجی محمد کریم خان کرمانی که هنوز ریاست شیخیه در اعقاب اوست، هر دو از این فرقه (یعنی شیخیه) بودند. بنابراین اصل و ریشه طریقه بابیه را در بین معتقدات و طریقه شیخیه باید جستجو نمود. اصول عقاید شیخیه از قرار زیر است:

۱- ائمه اثنا عشریه یعنی علی با یازده فرزندش مظاهر الهی و دارای نعوت^۲ و صفات الهی بوده‌اند.

۲- از آنجائی که امام دوازدهم در سنه ۲۶۰ از انظار غایب گردید و فقط در آخر الزمان برای استقرار (عدل) ظهور خواهد کرد، و از آنجائی که مؤمنین دائماً به هدایت و دلالت او محتاج می‌باشند و خداوند به مقتضای رحمت کامله خود باید رفع حوائج مردم را بنماید و امام غایب را در محل دسترس ایشان قرار دهد، بناءً علی هذه المقدمات، همیشه باید مابین مؤمنین یک نفر باشد که بلاواسطه با امام غایب اتصال و واسطه داشته باشد و واسطه فیض بین امام و امت باشد و این چنین

۱. همان کتاب، ص ۱۰۰ (مقدمه).
 ۲. صفتها، لقبها، مخصوصاً توصیف نیکو.

کسی را به اصطلاح ایشان «شیعه کامل» گویند.

۳- معاد جسمانی وجود ندارد و فقط چیزی که بعد از انحلال بدن عنصری از انسان باقی می ماند، جسم لطیفی است که به اصطلاح ایشان جسم هورقلیائی گویند. بنابراین شیخیه فقط به چهار رکن از اصول دین معتقدند، از این قرار: ۱- توحید ۲- نبوت ۳- امامت ۴- اعتقاد به شیعه کامل. در صورتی که مُتَشَرَّعه یا بالاسری (یعنی شیعه متعارفی) به پنج اصل معتقدند از این قرار: ۱- توحید ۲- عدل ۳- نبوت ۴- امامت ۵- معاد. شیخیه به اصل دوم و پنجم اعتراض کنند و گویند لغو است و غیر محتاج الیه، چه اعتقاد به خدا و رسول مستلزم است ضرورتاً اعتقاد به قرآن را، با آن چه قرآن متضمن است از صفات ثبوتیه و سلبیه خداوند و اقرار معاد و غیره، و اگر بنا باشد عدل که یکی از صفات ثبوتیه خداوند است از اصول دین باشد، چرا سایر صفات ثبوتیه از قبیل علم، قدرت، حکمت و غیرها از اصول دین نباشد، ولی خود شیخیه در عوض یک اصل دیگر که آن را «رکن رابع» خوانند، در باب اعتقاد به شیعه کامل که واسطه دائمی فیض بین امام و اُمت است، بر اصول دین افزوده اند و شکی نیست که شیخ احمد احسائی و بعد از او حاج سید کاظم رشتی در نظر شیخیه «شیعه کامل» و واسطه فیض بوده اند.

اصول تعالیم باب

به نظر باب خداوند مُدرک شیء است، ولی خود از حَیْر ادراک آدمیان بیرون است و احدی غیر ذات او معرفت به او ندارد و مراد از معرفت خدا، شناسایی مظهر اوست و مقصود از دین خدا، لقاء او (یعنی دیدن مظهر اوست) و بنابراین هیچ راهی برای احدی به سوی ذات ازل نبوده و نیست، نه در آغاز خلقت و نه در برگشت به آن جهان... نسبت خدا به اشیاء نسبت علت است به معلول و آتش به حرارت... مُحَمَّد نقطه فرقان است و میرزا علی محمد، نقطه بیان و هردو یکی می باشند.

آدم - که به عقیده «بیان» ۱۲۲۱۰ سال قبل از باب بوده است - با سایر ظهورات یکی است و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده و بعینه خاتمی که در ید اوست همان خاتم بوده که از آن روز تا امروز خداوند حفظ فرموده... ظهورات را